



ناگفته‌هایی درباره خیام نیشابوری  
در گفت‌وگو با دکتر حسن بلخاری

## فلسفه خیام ریاضیات و نجوم اوست

صدرا صدوقی



«خیام نیشابوری» هم ریاضیدان و هندسه‌دان و منجم است و هم مدرس فلسفه و پیرو مکتب فکری-فلسفی شیخ الرئیس ابن سینا؛ اما بیشتر شهرت او در شعر و شاعری و سرایش رباعیاتی است که برخی از آنها در گذشته و گاهی امروز؛ هم محل مناقشه و هم عاملی برای تکفیر این دانشمند بزرگ ایرانی شده است. در این راستا به بهانه برگزاری هزاره این حکیم ایرانی به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در فرهنگسرای نیاوران، پای صحبت‌های حسن بلخاری، رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نشستیم تا از زبان این استاد دانشگاه تهران، بیشتر و بهتر با خیام نیشابوری و اما و اگرهای شکل گرفته در پیرامون شخصیت او آشنا شویم.

نوشته ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده و برخی احتمالات دیگر، زمان تولد خیام را دقیقاً ۴۳۹ قمری دانسته است. و دیگر اینکه ما در این هزاره قصد و رویکرد اثباتی به خیام و آثارش و نوعی بزرگداشت او را داریم تا گشودن باب مجادلات و جدل‌ها در باب او را؛ بنابراین بیش از یک‌هزار سال از تولد حکیم عمر خیام نیشابوری می‌گذرد و نزدیک به نهصد و بیست سال از وفاتش. حکیمی والاتباء از فرهنگ اسلامی-ایرانی است که نه تنها در ایران، بلکه در بخش مهمی از جهان یعنی فرهنگ و تمدن غرب، بسیار شناخته شده و به عبارتی، یکی از معدود مردان بین‌المللی ایران است. با آن که نزدیک به ۲ هزار رساله و کتاب

سپرده شد و از لحاظ اجرایی هم کار را فرهنگسرای نیاوران بر عهده گرفت و این برنامه در سطح بین‌المللی برگزار شد. از ایران جناب استاد اعوانی، جناب استاد نجفقلی حبیبی، استاد سید عبدالله انوار، بنده و یکی دو بزرگوار دیگر صحبت کردند و چند استاد خارجی هم سخنانی را ایراد کردند. من آنجا بیان کردم که چرا ما وارد هزاره خیام می‌شویم؛ زیرا قول غالب در باب تولد او، ۴۳۹ هجری است و امسال ۱۴۳۹ هجری قمری است به‌ویژه که «سوآمی‌گویندا تیرتا» در کتاب شهد رحمت، (The Nectar of Grace, Omar Khayyam's life and works (۱۹۴۱)) براساس زایچه یا طالع خیام که در «تمه صوان الحکمه»

سال گذشته هزاره خیام نیشابوری به همت انجمن و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد؛ به چه دلیل این اقدام علمی به انجمن آثار و مفاخر فرهنگی سپرده شد؟

همان‌طور که اشاره کردید در تیر ماه ۱۳۹۷ مراسم در فرهنگسرای نیاوران با همکاری جناب آقای دکتر حسینی معاون هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار کردیم، جهت آن هم این بود که به ما اعلام شد وزارتخانه بسیار مایل است هزاره خیام را برگزار کند و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی هم برای برگزاری این مراسم نامزد شده است. لذا از لحاظ علمی کار به ما

و مقاله درباره این شخصیت برجسته نوشته شده، همچنان عرصه تحقیق و تتبع در باب او مفتوح است. در این راستا جناب آقای دکتر سیدعباس صالحی، وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی هم تاکید داشتند که برگزاری این هزاره ضروری است و طی جلسات مختلف بین بنده، ایشان و شخصیت های علمی دیگر، بنا بر این شد تا در ایام ولادت خیام نیشابوری در اردیبهشت سال ۱۴۰۰ شمسی، مراسم باشکوه هزاره این حکیم ایرانی، در تهران و نیشابور با حضور استادان داخلی و خارجی برگزار شود.

«خیام» چهره‌ای مشهور، ولی ناشناخته است. بیشتر او را به شعر و شاعری می‌شناسند ولی او مدرس فلسفه هم بوده و تعبیر «حجت الحق» برای او به کار رفته

است. او وجوه مختلفی دارد ولی ظاهراً برای ما چندان شناخته شده نیست و به عنوان کسی که رباعیاتی از او باقی مانده است شناخته می‌شود. با این توضیح به نظر جنابعالی خیام برای ما چه جایگاه و اهمیتی دارد؟

در باب شخصیت خیام، همان طور که گفتید ابهاماتی وجود دارد و در حقیقت هیچ شخصیتی در جهان اسلام نیست که در اندیشه و تفکر اسلامی به اندازه ایشان معمایی ناگشوده باشد. تکلیف ما با شخصیت های دیگری چون شیخ اشراق و ابن سینا و غزالی روشن است. اما در باب خیام ما با دو سوبه‌ای به شدت نقیض مواجهیم که همدیگر را نفی ورد می‌کنند. از یک طرف چنانکه گفتید لقب رسمی او حجت الحق است، همچنین خطبه توحید ابن سینا

را ترجمه کرده است. ایشان خود را از وابستگی معنوی ابن سینا می‌داند و در آثار مختلف خود چنان در باب مساله برهان نظم و حضرت حق و... صحبت کرده است که به هیچ وجه نمی‌توانید به خودتان اجازه بدهید که گوینده چنین مطالبی را دهری مسلک و حتی جبری مسلک فرض کنید؛ بنا بر این از این سو مساله کاملاً روشن است؛ او در ریاضیات و هندسه یکی از برجسته ترین چهره های ایران است و بهم ریختگی شدیدی که در تقویم ما ایرانیان وجود داشت توسط ید با کفایت او به انجام رسید و با تلاش او تقویم جلالی ظهور کرد و همچنان هم معتبر است. آنچنانکه بررسی شده است، محاسبات نجومی او در باب مسائل مختلف اندک اختلافی با محاسبات امروز دارد به همین دلیل در جهان نجوم و سیارات بسیار شناخته



شده است و حتی قطعه‌ای در کره ماه به اسم ایشان ثبت شده است. تاجایی که به جرات می‌توان گفت خیام، در ریاضیات و هندسه چهره‌ای جهانی است. اما از سوی دیگر اشعاری به او منسوب است:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود  
می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست  
گر می‌نخورم علم خدا جهل بود  
همان‌طور که بیان فرمودید  
ابیاتی از این دست به او منسوب  
است و تصحیح‌هایی که از دیوان  
رباعیات منسوب به او انجام شده  
هم متعدد است، این باعث شده  
است اندیشه‌هایی کج و ناصحیح  
به او نسبت داده شود. چرا این  
تصحیح‌ها اینقدر متعدّداند و اگر  
امروز کسی بخواهد به رباعیات  
خیام توجه کند به سراغ کدامیک  
از آنها باید برود؟

مسئله اصلی ما دقیقاً همین است. خیام در طول حیات خود مطلقاً به شاعری مشهور نبود، سنایی در نامه‌ای که به او می‌نویسد، هیچ اشاره‌ای به شاعر بودن او نمی‌کند. بسیاری از کسانی که شرح احوال نویسنده بودند باز هم به شاعری او اشاره نکرده‌اند و اشارت آنها یا به فلسفه یا به هندسه و ریاضیات و به‌ویژه به نجوم بوده که خیام در این علوم چهره‌ای برجسته بوده است. ما «شهرزوری» را داریم که در کل بررسی‌ها سیزده بیت عربی جناب خیام را تأیید کرده است؛ او گفته که این‌ها از خیام است. مسأله‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که ایشان به‌عنوان شاعر شناخته نمی‌شود یعنی مستندات تاریخی به قسمی شاعر بودن ایشان که بعد از مکتوبات «فیتزجرالد» در جهان مطرح شد را قبول نمی‌کنند. لذا یکی

از مهم‌ترین تئوری‌ها این است که این اشعار یا به خیام دیگری تعلق دارد یا ابیاتی است که سروده شده و به او منسوب گردیده است.



**بیش از یک‌هزار سال از تولد حکیم عمر خیام نیشابوری می‌گذرد و نزدیک به نهصد و بیست سال از وفاتش.**

**حکیمی و التبار از فرهنگ اسلامی- ایرانی است که نه تنها در ایران، بلکه در بخش مهمی از جهان یعنی فرهنگ و تمدن غرب، بسیار شناخته شده و به عبارتی، یکی از معدود مردان بین‌المللی ایران است**



این فلسفه را با تکفیر امثال ابن سینا نشانه گرفته بود و قدرت علم کلام هم آنچنان برجسته نبود که به بحران‌های اعتقادی ظاهر شده جواب دهد؛ من حقیقتاً قرن پنجم را از لحاظ اعتقادی مغشوش می‌دانم، در این جهان امکان ظهور هر ایده انحرافی وجود دارد و این مسأله باید به‌عنوان جامعه‌شناسی دینی آن دوره در نظر باشد.

در مورد قرن دوم صحبت نمی‌کنیم یا قرن ششم و هفتم نیست که عرفان به اوج رسیده است. در مورد دوره‌ای برزخی حرف می‌زنیم که ابن سینا را نداریم. چون او در ۴۲۸ قمری فوت کرد و بعد از پایان این قرن و در ۴۹۰ یا ۴۹۵ قمری جناب غزالی او را تکفیر کرده است. مهم‌ترین جریان فلسفی توسط مهم‌ترین افراد تکفیر شده است و جهان؛ جهانی برزخی است. امکان دارد افرادی ده‌ری مسلک در این فضا ظهور

کنند که اگر اعتقادات خود را می‌گفتند، تکفیر می‌شدند یا اذیت می‌شدند یا کسی حرف آنها را نمی‌شنید و طبیعی است که حرف خود

را به بزرگان و کسانی که در تاریخ فکری آن زمان شناخته شده‌اند، نسبت داده و منتشر می‌کردند؛ منصف‌ترین متفکران جهان اسلام مطلقاً این امکان را دور از ذهن ندانسته‌اند و مهم‌ترین دلیل آنها این است که ما بین خیام تاریخی که مستنداتی جدی به‌ویژه از آثار خود او به ما ارائه شده و آنچه که این رباعیات به ما می‌گوید؛ تفاوتی بسیار

بسیار عظیم وجود دارد و این تفاوت آنقدر فراوان است که امکان صدور این دو در یک زمان از یک شخص حتی در زمان‌های مختلف واقعاً منتفی است.

از نظر عقلی امکان جمع خیام فیلسوف و متفکر و ریاضیدان با برخی از این ابیات که بعضاً سخیف است، واقعاً ممکن نیست و بنده از جمله کسانی هستم که عقیده دارم این ابیات یا به افراد دیگری تعلق دارد و یا اینکه این ابیات را ساخته و به ایشان منتسب کرده‌اند.

نکته دیگری که وجود دارد این است که امکان دارد این اشعار از زاویه «حیرت» باشد؛ یعنی اگر ما به جایی رسیدیم که انتساب برخی از آنها به خیام قطعی بود و در عین حال اختلاف بین مسائل مذهبی و این ابیات وجود داشت، مسأله حیرت را مطرح کنیم. به قول رسول اکرم (ص): «اللهم زدنی فیک

تحریراً یا به قول مولانا:

که چنین بنماید و گه ضد این  
جز که حیرانی نباشد کار دین

لذا کسی مثل خیام وقتی به جایی  
رسیده که نتوانسته برخی مسائل را حل

کند از طریق «حیرت» چنین ابیاتی را  
سروده است. یعنی در مجموعه مباحثات

پیرامون خیام باید این موضوع نیز مدنظر  
باشد. ضمن اینکه استاد اعوانی نیز به

همین نکته اشاره کردند؛ از منظر ایشان  
نیز برخی از این ابیات از نگاه «حیرت»

قابل بررسی است. جمع بندی من از این  
وجه این است که اگر درباره خیام از زاویه

ریاضیات و هندسه و نجوم و فلسفه جلو  
بروید، محال ابدی و ازلی است که به این

ابیات برسید و اگر از زاویه ادبیات بروید،  
محال ابدی و ازلی است که به آن هندسه

و ریاضیات و فلسفه و نجوم برسید. اینها  
جز با بحث «حیرت» قابل جمع نیستند

و در بحث حیرت نیز  
به طور مثال در ابیاتی

که می گوید من در  
عظمت کنش و فعل

الهی مانده‌ام؛ نه اینکه  
افسانه‌هایی ساخته

باشند، مثل این رباعی  
که می گوید:

ابریق می‌مرا  
شکستی ربی

بر من در عیش را  
ببستی ربی

من می‌خورم و تو  
می‌کنی بدمستی

خاکم به دهن مگر که مستی، ربی  
از این افسانه‌ها بسیار سروده‌اند و

این موارد واقعا توجیه عقلی وجود ندارد.  
اما در جایی که در باب گردش روزگار

سوالاتی را به صورت جدی و عمیق  
 مطرح می‌کند؛ اینکه از کجا آمده‌ایم و به

کجا می‌رویم؛ مفاهیمی قابل تأمل مطرح

می‌شود که در عرصه «حیرت» قابل  
بررسی است. پس باید مرز بکشیم بین

ابیات به شدت هنجار شکن او - که در  
نگاه اول عقل در مورد آن شک می‌کند

و در حقیقت افسانه‌هایی است که ساخته  
شده و به خیام منسوب شده با ابیاتی

که از عدم درک مطلق فلسفه حیات که  
علامه جعفری از آن به حیات معقول

تعبیر می‌کردند، صحبت می‌کند.  
مگر در اشعار حافظ این مسائل را

نداریم! حافظ می‌گوید:

یکی از عقل می‌لاقد یکی طامات  
می‌یافت

بیا کاین دآوری‌ها را به پیش داور  
اندازیم

پس من این «حیرت» را نفی  
نمی‌کنم، لذا ابیاتی از خیام که درباره

گردش افلاک و نوع نسبت حق با خلق  
است در مقام «حیرت» قابل ارزیابی و

تایید است. ولی آنچه که  
محصول خرافه‌سرایی و

افسانه‌سرایی عوام است،  
قابل قبول نیست.

به دوران سلجوقیان  
اشاره کردید؛ آیا خیام

در آن ایام اقدامی  
داشته که بتوانیم از آن

استنباط کنیم که در راه  
احیای تمدن اسلامی

کاری کرده است یا در  
پی ارتقا بخشیدن به

حوزه تبعیدی و عقلی در  
عالم اسلام بوده است؟

این سوالی بسیار دقیق است؛ اگر این  
وجه را به صورت کاملا مستدل و مستند

به ادله تاریخی اثبات کنیم، شاید ابهام و  
ایهامی که در باب شخصیت او وجود دارد

حل شود؛ من عقیده دارم این اقدامات  
وجود داشته است. ما وجه فلسفی خیام

را نادیده گرفته‌ایم کسی نمی‌تواند خود  
را از لحاظ فلسفی متعلق و متصل به

مکتب ابن سینا بداند و در اصفهان یکی  
از رساله‌های او را ترجمه دقیق به فارسی

کند و بعد در جهت احیا و ترویج عقلانیت  
حرکتی نکرده باشد. بنده برای ابن

سینا مقام تمدنی قائم چون با برجسته  
کردن وسیع حضرت عقل، تمدن ایرانی

را از افتادن به دامن تفکرات افراطی  
مانند تفکر سلفی‌ها نجات داد، بنابراین

نمی‌شود کسی پیرو و عاشق و مرید ابن  
سینا باشد و در ترقی عقلانیت در تمدن

اسلامی کاری نکند. اما یک مساله این  
است که چرا ایشان در فلسفه متمرکز

نشد و مثل ابن سینا تالیفات متعدد  
فلسفی ندارد؛ چون کار او چیز دیگری

بوده است.

هنگامی که حکومت وقت پروژه‌های  
اصلی هندسی و رصدی و تقویمی خود

را به او می‌دهد و در آن زمان جز «خیام»  
هیچ کسی نمی‌توانست چنین کاری

را انجام دهد؛ ناگزیر بود محوریت خود  
را بر این کار بگذارد. انسان می‌تواند

استعدادهای متعددی داشته باشد، ولی  
جبر زمین و زمان است که تعیین می‌کند

کدام استعداد را بگیریم و جلو برویم.  
من خیام را در این راستا این‌طور تحلیل

می‌کنم؛ ظهورات کار او بیشتر در حوزه  
هندسه و نجوم و علم ریاضیات بوده است.

او در ریاضیات از چهره‌های برجسته  
ایران و بلکه جهان است. از متفکری

جمله مهمی وجود دارد که می‌گوید: ما بر  
دوش دانشمندان قبلی خود ایستاده‌ایم،

یعنی چیزی را فی‌البداهه ایجاد  
نکرده‌ایم؛ اگر همین را در نظر بگیریم

ترقی عظیم ریاضیات ما بعد از خیام  
مدیون او است. من ترقی عقلانیت را در

ظهور کارهای عظیم هندسه و ریاضی و  
نجوم خیام می‌دانم. بنا بر تقسیمی که

یونانیان در مورد فلسفه داشتند؛ فلسفه



از نظر عقلی امکان جمع  
خیام فیلسوف و متفکر و  
ریاضیدان با برخی از این

ابیات که بعضا سخیف است،

واقعا ممکن نیست و بنده

از جمله کسانی هستم که

عقیده دارم این ابیات یا به

افراد دیگری تعلق دارد و یا

اینکه این ابیات را ساخته و

به ایشان منتسب کرده‌اند



وسطی شامل چهار علم است: ریاضیات نجوم هندسه و موسیقی؛ اگر این تقسیم بندی را مبنا قرار بدهید، خیام دقیقا کار یک فیلسوف را انجام می دهد البته نه به معنای فلسفه محض؛ بلکه فلسفه وسطی که این علوم را داخل خود دارد.

### عدهای خیام را شاگرد ابن سینا می دانند؛ این امر می تواند صحت داشته باشد؟

از لحاظ تاریخی نمی تواند درست باشد؛ چون به قطع یقین ابن سینا ۴۲۸ قمری وفات کرده است و قریب به یقین یازده سال بعد خیام به دنیا می آید. پس امکان کسب فیض و شاگردی در محضر ابن سینا به طور مستقیم برای او وجود نداشته است. ابوریحان نیز در حدود ۴۴۰ وفات کرده و خیام در آن زمان کودک بوده و مطلقا امکان استفاده مستقیم از فارابی و ابوعلی سینا و ابوریحان را نداشته؛ لذا فرض این مساله باطل است، ولی با توجه به اینکه ترجمه خطبه غرای ابن سینا و اینکه در چند جا به عظمت ابن سینا و ارادت خود به او اشاره می کند، شاگردی معنوی در محضر ابن سینا را اثبات می کند. ضمن اینکه امام محمد بغدادی داماد او است و می گوید ایشان در لحظات آخر حیات خود و زمانی که جان می داد - در حدود ۵۱۷ قمری - در حال مطالعه بخش الهیات شفای ابن سینا بود (این روایت داماد او است)، لذا شاگردی مستقیم او باطل و شاگردی معنوی او قابل اثبات است.

### چه روایتی از مذهب خیام داریم؟

ما اشاره صریح به مذهب او را نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم او قطعا اهل تشیع یا قطعا اهل تسنن بوده است. اما مساله این است که اکثر حیات او در نیشابور بوده است و کمتر از آن شهر خروج داشته

و غلبه نیشابور در آن زمان با اهل سنت بوده؛ پس می توان به این قرینه تاریخی گفت که او اهل سنت است.

### با همه این توضیحاتی که بیان کردید، می توان او را انسانی مومن و الهی و مقید به احکام شریعت دانست؟

این دقیقا همان ضرورت تفکیک میان خیام عامه و خیام فیلسوف و منجم است؛ به اول بحث برمی گردم، اگر ما آن دسته از ابیات او را که ساختار شکنانه اند مبنا قرار بدهیم، به طور طبیعی امکان جمع کردن وجود ندارد و

نمی توان صاحب چنین ابیاتی را مومن دانست. برخی ها احتمال داده اند که خیام حنفی مذهب بوده باشد؛ چون در آن دوره گرایش به حنفیه در آن منطقه بالا بوده و ابوحنیفه فتوای متفاوتی در باب شراب و اسکار دارد، لذا این نکته را هم باید در نظر گرفت. یعنی در مجموعه مباحثات خیام شناسی ما اگر ثابت شود که او حنفی بوده، بر بنیاد فقه حنفی، شراب حکم متفاوتی داشته - این موضوع رسما در یکی از کتب فقهی آنان آمده است و بر این اساس می توانیم بگوییم آن می ای که خیام در اشعار خود به آن اشاره می کند، بر بنیاد جوازی است که فقه حنفی صادر کرده است و مساله اینجا بسیار متفاوت می شود. اما اگر در ابیات ایشان با مواردی روبه رو شویم که بیانگر کفر و فقر مطلق است، امکان جمع آنها با ایمان و امکان جمع آنها با روایاتی که امام محمد بغدادی از شرع پدر خانم خود بیان می کند وجود ندارد و امکان جمع با دعای بسیار زیبایی که ایشان در

لحظات مرگ خود که می گوید: «اللهم انی عرفتک علی مبلغ امکانی فاغفر لی فان معرفتی ایاک، وسیلتی الیک» و بعد جان می دهد هم وجود نخواهد داشت؛ به ویژه با استناد به جملاتی که مرحوم دکتر محمد تقی مصطفوی در سال ۱۳۳۸ شمسی در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی از آثار خیام استخراج و بیان کرد که بنابر این ادله نمی توان این شخص را ملحد دانست. فخر رازی و نجم رازی اولین کسانی بودند که تکفیر خیام را علنی کردند و بنا بر اعتقاد ما آنها مشخص نکرده اند که ابیات کفر آمیز او را از کجا آورده اند؛ لذا در گذشته نیز این خطا بوده است. از منظر اشعار منسوب خیام، او فراتر از ملحد، که لاداری است یعنی نمی داند باطن این دنیا چیست. لاداریون این گونه هستند و می گویند چون ما نمی دانیم خدا هست یا نیست؛ پس می بخور و خوش باش... پس این ابیات بیشتر به لاداریون می خورد، نمی توان کسی را عالم مطلق به ریاضیات و عالم به علوم فلسفی دانست و سپس او را لاداری دانست.

**برای ابن سینا مقام تمدنی قائلیم چون با بر جسته کردن وسیع حضرت عقل، تمدن ایرانی را از افتادن به دامن تفکرات افراطی مانند تفکر سلفی ها نجات داد**

گذشته نیز این خطا بوده است. از منظر اشعار منسوب خیام، او فراتر از ملحد، که لاداری است یعنی نمی داند باطن این دنیا چیست. لاداریون این گونه هستند و می گویند چون ما نمی دانیم خدا هست یا نیست؛ پس می بخور و خوش باش... پس این ابیات بیشتر به لاداریون می خورد، نمی توان کسی را عالم مطلق به ریاضیات و عالم به علوم فلسفی دانست و سپس او را لاداری دانست.

### چه درس هایی از خیام می توانیم

#### بیاموزیم؟

وقتی زندگی خیام را می خوانید متوجه می شوید که او یک زندگی بسیار پرتکاپو و فعالی داشته است. یعنی زندگی ای که بیانگر آن است که برای یافتن پاسخ یک مساله حاضر است جان خود را فدا کند. البته تا جایی که می تواند از مناقشات سیاسی فرار می کند تا برای ادراکات خود فراغ بالی داشته باشد؛ این همت فوق العاده

است. لذا اولین و مهم‌ترین درسی که از او می‌گیریم پشتکار و همتی است که امثال خیام برای رسیدن به قله آگاهی در عصر خود داشتند. این نکته برای من بسیار مهم است و این مساله‌ای مفقوده در جهان آموزش و پژوهش ما در دانشگاه‌ها است. مدرک‌گرایی قبیحی که در کشور به راه افتاده است، پشتکار و پژوهش را از صحنه آموزش و پرورش کشور ما حذف کرده است. وقتی خدا در قرآن می‌فرماید که موسی (ع) به خضر (ع) می‌گوید من می‌خواهم تبعیت تو را بکنم تا تو علم رشد را به من بدهی؛ خضر نمی‌گوید تو استعداد و توان و سواد نداری؛ او می‌گوید تو صبر نداری؛ این مطلب از لحاظ مفهومی بیانگر آن است که در امر تعلیم و تعلم و پژوهش و آموزش باید همت داشت و پیرکار بود و از خطرات نترسید و جا خالی نکرد. دومین نکته این است که در مساله علوم دقیقه، خیام را در فرهنگ اسلامی برجسته می‌دانم که به جای بحث روی بسیاری از مسائل در حوزه فلسفه و کلام، می‌توانست وارد مسائل «ان قلت» شود که شک و تردید را بر می‌انگیزاند، ولی وارد حوزه علوم دقیقه شد. اگر افرادی همچون خیام باز تولید شده بودند، امروز وضعیت تمدن اسلامی فوق‌العاده متفاوت بود. بنابراین دومین درسی که از خیام می‌گیریم این است که اگر بزرگانی همچون او، علوم دقیقه را این‌طور جدی گرفتند و شاهکارهایی چون تقویم جلالی و برخی اندازه‌گیری‌هایی که امروزه تایید می‌شود را یافتند، تمدن امروز ما نیز نباید علوم دقیقه را با برچسب علوم اسلامی و غیر

اسلامی از حوزه آموزشی حذف کند؛ البته نمی‌توانند حذف کنند، اما باید قبول کنیم که برخی از رویکردهای ما باعث ضعیف شدن این علوم می‌شود. علوم دقیقه و علوم دینی هر دو بخشی از وجوه حیات ماهستند. من این دو درس را فوق‌العاده مهم می‌دانم. این دو نکته باید حتما در جامعه علمی ما جدی گرفته شود.

**معمولا در همه جوامع علاقه قابل توجهی به تندیس و سردیس و مجسمه‌های بزرگان وجود دارد. انجمن هم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از فعالیت‌های مهم اش، توجه به ساخت و مرمت تندیس‌های این بزرگان بود که البته خیام هم یکی از آنهاست و استاد ابوالحسن صدیقی در دهه پنجاه این کار را انجام دادند، در صورت امکان نگاهی داشته باشیم به این اقدامات...**

انجمن آثار ملی که نام سابق این انجمن است در کنار احیای موارث مکتوب ایرانی و چاپ آثار مختلفی از بزرگان ایران از جمله ابن سینا و فردوسی و... دست به کار مهم دیگری زد؛ از جمله ساخت مقبره‌ها و آرامگاه‌ها که در صدر مطلق آنها، آرامگاه حکیم توس قرار دارد که حالا هم خود را به‌عنوان اثر هنری برجسته‌ای نشان می‌دهد و البته مقبره حافظ و سعدی و خیام و عطار و ابن سینا و دیگران و در کنار آن برای اینکه چهره بزرگان ایران زمین در ذهن و یاد مردم بماند و دائم این تصاویر را ببینند و به عظمت فرهنگی خود افتخار کنند؛ آمدند

و مساله ساخت تندیس‌ها و سردیس‌هایی را توسط بزرگ‌ترین هنرمندان مد نظر قرار دادند. البته برخی از این آثار در ایران ساخته نشده و توسط هنرمندان ایرانی در ایتالیا ساخته شده است. از جمله دو اثری که در حیاط انجمن داریم (تندیس کمال خجندی و کمال الدین بهزاد) این‌ها از ایتالیا به اینجا آورده شده است؛ یا اینکه یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان ایران، مرحوم استاد ابوالحسن صدیقی تندیس‌هایی را به سفارش انجمن ساخته‌اند. در حقیقت نوع مصالح و کارگاهی که این کارها باید در آن به ظهور برسند تحت نظر این استادان در ایتالیا انجام شده است. در حقیقت مجسمه فردوسی در میدانی به همین نام در شهر تهران اثر بی‌نظیر استاد صدیقی است یا مجسمه خیام در پارک لاله از این هنرمند است که ردی از آثار «میکل آنژ» در آن است. وقتی مجسمه خیام از مرحوم صدیقی را با مجسمه موسی از میکل آنژ مقایسه می‌کنید، می‌بینید او در آن مکتب تعلیم دیده است، ولی واقعا این هنر را بومی کرده است و مطلقا از چهره خیام صدیقی، لادری‌گری و اباحه‌گری دیده نمی‌شود؛ در این چهره شکوهی می‌بینید که برخاسته از جهان کامل اندیشه و تفکر است. مجسمه «نادر» هم اثر بی‌نظیر مرحوم صدیقی است که در مشهد اجرا و مستقر شده است و این اثر هم کاری فوق‌العاده است؛ این کارها قبل از انقلاب انجام شده و به خوبی پیش رفته است و آثار فوق‌العاده‌ای خلق شده‌اند. بعد از انقلاب مدتی انجمن تعطیل بود و در ۱۳۶۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی مجدداً با عنوان انجمن آثار و مفاخر فرهنگی این نهاد را تایید کرد و فعالیت‌ها رسمی انجمن از سال ۱۳۷۱ شروع شد و تا الان که من در خدمت شما هستم فعالیت‌ها ادامه دارد. بعد از انقلاب دو کار

متوقف شد: یکی ساخت بناها و مقبره‌ها - که من در سه سال گذشته برای احیای آن تلاش بسیاری کردم، چون هنوز بزرگانی هستند که مقبره ندارند، از جمله زکریای رازی که از چهره‌های برجسته علوم ما است و هیچ آرامگاهی به نام او وجود ندارد و یادبودی به نام او ساخته نشده است؛ درحقیقت قبل از انقلاب اسلامی یک درصد از عوارض سیمان کشور به‌طور مستقیم به حساب انجمن واریز می‌شد و رئیس عالی انجمن، پهلوی اول بود و بعداً پهلوی دوم و به‌طور طبیعی کارها انجام می‌شد. مساله دوم ساخت سردیس‌ها و تندیس‌ها بود که متوقف شد و حقیقتاً شروع دوباره این دو اقدام آرزوی بنده است. امروز در مساله تندیس‌ها آشنفنگی زیادی دیده می‌شود و هر کسی سفارشی می‌دهد و در زمان پرده‌برداری متوجه می‌شویم که این مجسمه به هر کسی شباهت دارد الا به کسی که مجسمه به نام او یاد او ساخته شده است. اخیراً دو سه مورد رخ داد و مورد انتقاد نشریات و رسانه‌ها هم قرار گرفت. چنین مساله ملی متولی ملی می‌خواهد و انجمن سابقه این کار را دارد. خود من هم در حوزه هنرهای زیبا فعال هستم و نسبتی با این مسائل دارم و دست من باز است تا بتوانم مجدداً این مساله را احیا کنم. ما کاملاً آمادگی داریم و اگر بودجه برای این کار تخصیص پیدا کند در جاهایی که باید بنایی کار شود، قدرت شناسایی و برگزار کردن مسابقه‌ای ملی را داریم و همین کار به دلیل تبلیغاتی که ایجاد می‌شود به نوعی شناساندن مفاخر ملی ما هم هست و در راه اهداف ما موثر واقع می‌شود. ما از لحاظ نرم‌افزاری و اجرای برنامه هیچ مشکلی نداریم و آمادگی کامل داریم. دکتر مهدی حجت یکی از اعضای هیات‌مدیره انجمن است که بنیانگذار میراث فرهنگی بوده و کار تخصصی

ایشان هم همین است و حاضر است این مسوولیت را از دل و جان بپذیرد؛ لذا مشکل اصلی بحث بودجه است.

**ماه گذشته یک پرتره از حافظ شیرازی اثر مرحوم استاد صدیقی هم در انجمن رونمایی شده است...**



بله! ما در مهرماه امسال در مراسم بزرگداشت حافظ امسال از این تابلو رونمایی کردیم من در بازدیدی که از انبار انجمن داشتم، این تابلو را پیدا کردم. این اثر در سال ۱۳۴۷ شمسی از سوی مرحوم صدیقی به رئیس وقت انجمن اهدا شده است. این اثر با تصویر شوریده‌ای که از حافظ وجود دارد، بسیار متفاوت است و بخشی از یک غزل مرحوم صدیقی روی آن

نوشته شده، بیانگر نگاهی بسیار ویژه به حافظ است که او را خردمندی اندیشمند و متین و نجیب می‌داند تا کسی که دائماً به دنبال نگار و می و خلوت و کنار باشد. اثری بسیار جالب و جذاب است که رونمایی شد تا به‌عنوان اثری رسمی در جهان هنر به رسمیت شناخته شود.

**به‌عنوان استاد باسابقه در عرصه هنرهای زیبا، محل نصب این سردیس‌ها و تندیس‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید، در مورد نصب تندیس خیام این انتقاد مطرح است که چرا باید در پارک لاله نصب شود... آیا این تندیس‌ها برای معیار عمومی مناسب‌اند یا باید در موزه‌ها و مراکز تخصصی باشند؟**  
به نظر من آثار اصلی و آثاری که

اصالت اولیه دارند، باید در موزه‌ها نگهداری شود. سال گذشته برای یک سخنرانی در واتیکان بودم و به کلیسای سنت پیتر رفتم، «میکل آنژ» در این کلیسا اثر مشهوری دارد که عیسی (ع) در آغوش مادر است. لذا وقتی در مقابل خود اثر قرار می‌گیرید،

جهان دیگری در مقابل شماست. این آثار باید در موزه‌های اختصاصی به نمایش گذاشته شوند. و چون ما جایی به وسعت موزه «لوور» نداریم، باید اصل اثر در موزه‌های مختلف باشد ولی نمونه آنها باید در معابر به نمایش گذاشته شود. شورای انقلاب فرهنگی از ما خواسته است لیستی از مفاخر استان‌ها را جمع‌آوری کنیم تا آنها به معاونت شهرداری‌های وزارت کشور ارائه کنند تا تندیس‌های این بزرگان زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ساخته شده و در مراکز استان‌ها و در شهرستان‌ها نصب شود تا مردم در شهرهای کوچک بدانند که منطقه آنها چه مفاخری داشته است. بنابراین باید یک نمونه اصلی توسط هنرمند ساخته و در موزه نگهداری شود و بقیه در سطح شهر نصب شوند.

**به نظر شما، مهم‌ترین موفقیت مادر عرصه فرهنگ و هنر چه بوده است؟**

به نظر بنده به لطف خدا ما اصالت هنر اولیه را به خوبی حفظ کرده‌ایم و در کنار آن در ترویج فرهنگ حمیت ملی و شناساندن مفاخر کشور به مردم هم تا سطح قابل قبولی موفق بوده‌ایم.